

## امکان یا امتناع مذاکره با دشمن در سیاست انقلابی امام حسین(ع)

متن کامل سخنرانی حجت الاسلام و المسلمین استاد سروش محلاتی در روز ششم محرم در دانشگاه علامه طباطبایی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطاهرين  
قال الله تبارك و تعالى في محكم كتابه، اعوذ بالله من الشيطان الرجيم: «و ان جنحوا للسلم  
فاجنح لها و توكل على الله» (سوره انفال/61)

عرض سلام و تحیت دارم خدمت دوستان گرامی، برادران و خواهران ارجمندی که در ایام سوگواری اباعبدالله الحسین علیه السلام در این نشست که به همت انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه علامه طباطبایی برگزار شده، شرکت فرموده‌اند. از عزیزان انجمن اسلامی هم که اسباب این توفیق را فراهم آورده‌اند، سپاسگزار هستم.

### **طرح موضوع:**

موضوعی که اعلام شده در این جلسه مورد صحبت قرار بگیرد، «امکان یا امتناع مذاکره با دشمن در سیاست انقلابی امام حسین علیه السلام» است. این مساله یکی از جدی‌ترین مسائلی است که در قیام امام حسین(ع) مطرح است و در واقع ما به دنبال یافتن پاسخی برای این پرسش هستیم که آیا امام حسین(ع) غیر از جنگ به فکر دیگری هم بود یا نه؟ آیا حضرت راه مذاکره با دشمن را هم، باز می‌دید یا این راه از نظر امام حسین(ع) مسدود بود؟

### **ملاقات امام با عمر بن سعد**

از نظر تاریخی قطعی است که ملاقاتهایی بین امام حسین(ع) و عالی‌ترین مقام فرماندهی جنگ دشمن یعنی عمر بن سعد که در کربلا حضور داشت، وقوع یافته است. این مقدار روشن است، اما موضع علمای ما درباره این ملاقاتها متفاوت است.

### **تحلیل دانشمندان از این ملاقاتها**

موضع اول این است که امام حسین(ع) در این ملاقاتها به دنبال مذاکره بود و به دنبال یک راه حلی که طرفین دعوا بر روی آن توافق کنند و با این توافق جلوی جنگ گرفته شود. این یک تفسیر است.

و تفسیر دوم از این ملاقاتها این است که امام حسین(ع) با این ملاقاتها درصدد این بود که عمر بن سعد را به عنوان یک شخص از جنگ منصرف کند و او را از سپاه دشمن جدا کند. قهرا وقتی که عمر بن سعد از جنگ منصرف می‌شد، اختلافی در سپاه دشمن پیش می‌آمد ولو اینکه فرماندهی بالاتر (عبیدالله بن زیاد) فردی را می‌گمارد ولی امام موظف است قبل از جنگ و درگیری حتی الامکان، افراد را دعوت کند به حق و عدل. و حضرت درصدد این

نبود که در این ملاقاتها مذاکره‌ای به معنای داد و ستد و تفاهمی صورت بگیرد. اما درصدد این بود که عمر بن سعد را یا جذب کند یا اگر جذب نمی‌شود، از جنگ منصرف کند. حضرت نهی از منکر می‌کرد. این هم تفسیر دومی است که از این ملاقاتها وجود دارد. و موضع سوم این است که ما درباره محتوا و مضمون این ملاقاتهایی که بین امام حسین (ع) و عمر بن سعد اتفاق افتاده، چیزی نمی‌دانیم چون گزارش معتبری در این زمینه نیست. لذا باید در این باره سکوت کنیم. این سه موضع. تلاش ما در این جلسه این هست که اولاً این ابهام تا حدودی برطرف شود و بعلاوه تحلیل سه گروه از علمای ما یعنی مورّخان ما و متکلمان ما و فقیهان ما، درباره این موضوع روشن شود که آنها چه تفسیری از این مساله داشته‌اند.

### **جنبه‌های تاریخی، کلامی و فقهی در مذاکره امام**

درباره مذاکره به معنای رسیدن به یک توافق، در بین علمای ما، مساله از سه زاویه قابل بررسی است یا در سه مرحله این بحث را باید مطرح کرد. حالا آن سه موضعی را که ابتدا عرض کردم؛ روی موضع اولش توقف می‌کنیم که در این ملاقاتها، مذاکره صورت گرفته است و تلاشی برای رسیدن به تفاهم. هرچند این تلاش به نتیجه‌ای نرسید و تغییری در وضع حادثه ایجاد نشد عملاً.

ما این بحث را در سه مرحله بخواست خدا دنبال می‌کنیم؛

### **مرحله اول این است که گزارشات تاریخی درباره این مذاکرات چیست؟**

مرحله دوم این است که این گزارشات تاریخی به لحاظ مبانی کلامی چگونه قابل ارزیابی و تحلیل است؟ چون مساله، مربوط به موضوع امامت است. باید روشن شود که متکلمین اسلامی درباره این مذاکرات چه موضعی دارند؟ آیا از نظر آنها قابل قبول است که امام معصوم در برخورد با دشمن وارد مذاکره شود؟ این با مبانی اعتقادی ما سازگار است یا نیست؟ لذا بعد از گزارشات تاریخی، باید سراغ تحلیل و ارزیابی متکلمین آمد. ممکن است که مورخ گزارش خود را بدهد اما متکلم در ارزیابی خودش آن را نپذیرد و بگوید که با اصول و مبانی ما سازگار نیست و آن را مخدوش بداند.

بعد از این دو مرحله نوبت می‌رسد به مرحله سوم و آن تحلیل فقهی است که فقیه هم باید در مورد این گزارشات اظهار نظر کند. مقصود این است که فقیه از آن جهت که به استنباط احکام شرعی می‌پردازد، درصدد کشف تکلیف است که وظیفه چیست؟ قهراً فقها گرایش و تمایلی به این ندارند که سراغ این بحث بروند که امام معصوم تکلیفش چیست؟ پاسخشان این است که امام معصوم وظیفه خودش را بهتر می‌داند و ما درصدد تعیین تکلیف برای امام نیستیم و سودی هم برای ما ندارد. ولی اگر آن تکلیف، به تکلیف ما ارتباط پیدا کند یعنی خواهیم بگوییم که چون امام این کار را انجام داده، پس برای ما هم جایز است، این در قلمرو بحثهای فقهی قرار می‌گیرد و حالا فقیه باید مشخص بکند که اگر ما در شرایط امام حسین (ع)

قرار بگیریم، آنوقت چه وظیفه‌ای داریم؟ آیا می‌توانیم مذاکره کنیم یا نمی‌توانیم مذاکره کنیم؟ این مرحله سوم بحث است که جنبه فقهی پیدا می‌کند. حالا بر اساس همین ترتیب و چینش، خدمت شما عرض کردم و بحث را آغاز می‌کنم و دنبال می‌کنم.

### گزارش‌های تاریخی

اما به لحاظ گزارشات تاریخی‌ای که ما در اختیار داریم؛ تاریخهای عمومی‌ای که درباره تاریخ اسلام نوشته شده مانند تاریخ طبری، گزارشاتی در مورد این ملاقاتها آورده‌اند. حالا من از طبری شروع می‌کنم چون آنچه را که طبری در این زمینه آورده، عموماً مورخان دیگر هم همین را آورده‌اند یعنی در کامل ابن اثیر هم همینطور است، در تاریخ اسلام ذهبی هم همینطور هست و در منابع دیگر تا عصر و زمان ما تغییری در این مساله نیست.

«بعث الحسین بن علی الی عمر بن سعد، عمرو بن قرظہ بن کعب الأنصاری»، امام حسین(ع) نماینده‌ای به نام عمرو بن قرظہ را به سوی عمر بن سعد فرستاد. این را داخل پرانتز اینجا اضافه می‌کنم که همه این منابع اتفاق نظر دارند که در این ملاقاتها یا در این مذاکره‌ها (تا ببینیم که ماهیتش چیست؟) پیش دستی با امام حسین(ع) بوده است. این مورد اتفاق نظر همه مورخان هست که حضرت ابتدا نماینده‌ای فرستادند.

پیشنهاد حضرت توسط این پیک این بود: «أن القتي الليل بين عسکري وعسکرك» که یک ملاقاتی داشته باشیم در منطقه‌ای که بین دو سپاه قرار دارد. یعنی حضرت فرمودند بیا اینجا کارت دارم و من حاضر نیستم از خیمه خودم بیرون بیایم و فرمودند که من می‌خواهم بیایم پیش تو. بلکه در منطقه‌ای که منطقه مشترک است (نه جزء قلمرو سپاه ما است و نه جزء قلمرو سپاه شما)، این ملاقات صورت گیرد. عمر بن سعد پذیرفت.

«فخرج عمر بن سعد في نحو عشرين فارساً» عمر بن سعد حرکت کرد و با بیست سواره آمد. «و أقبل حسین في مثل ذلك» امام حسین(ع) هم با بیست نفر آمد. «فلما التقوا، أمر حسین أصحابه أن يتنحوا عنه» وقتی که به هم رسیدند، امام حسین(ع) به آن همراهان خودشان و محافظان خودشان فرمودند که شما کنارگیری کنید و مرا با عمر بن سعد تنها بگذارید. وقتی که امام حسین(ع) این مطلب را فرمودند، عمر بن سعد هم به همراهیان خودش و نیروهای مسلحی که همراه خودش آورده بود، همین را گفت «و أمر عمر بن سعد أصحابه بمثل ذلك». «فانكشفنا عنهما» همه این محافظان و همراهان فاصله گرفتند «بحیث لانسمع أصواتهما ولا كلامهما» اینقدر فاصله گرفتند که این دو گروه همراهان و محافظان، نه کلام امام حسین(ع) و عمر بن سعد را می‌شنیدند و نه صدای آنها را می‌شنیدند، یعنی حتی در حد همه‌همه هم چیزی نمی‌شنیدند. نه کلام که قابل درک و فهم باشد و نه صدا؛ اصلاً! اینها را کنار زدند.

«فتكلما» آن دو با یکدیگر سخن گفتند. «فأطالا» این سخن به درازا کشید و طول کشید جلسه. در این تعبیراتی که باز طبری و همه مورخان دیگر دارند و اینها جزء مشترکاتی است که

مورد تردید نیست که هم دعوت از سوی امام حسین بوده است، هم جلسه به شکل محرمانه برگزار شده و هیچ کس از طرفین (از سپاه دو طرف)، در این جلسه و در این ملاقات و گفتگو، اصلاً حضور نداشتند. تعبیر دیگری هم که اینها دارند، این است که، «طرفین» با هم صحبت کردند و گفتگو بوده: «فتکلما». سخن یک طرفه نبوده است که امام حسین (ع) می‌خواستند مطلبی را به ابن سعد ابلاغ کنند، این طور نبود. معمولاً اگر پیامی بود که یک طرفه انجام می‌گرفت، احتیاجی به تشکیل یک جلسه نبود. امام یک پیک را می‌فرستادند و پیام خودشان را منتقل می‌کردند. اما اینجا این طور نبوده بلکه «فتکلما فأطالا» صحبت به طول انجامید «حتى ذهب من الليل هزیح» ساعت‌هایی از شب گذشت. که این قرائن و شواهد نشان می‌دهد که مطلب و بحث و گفتگو جدی بوده است. اینکه یکی دو کلمه‌ای مطرح شود و تمام شود، این طور نبود. مسائلی که ساده هستند، یک وجه، دو وجه دارند، زود به پایان می‌رسند. معلوم می‌شود که ابعاد و جوانب مختلف این مسأله مورد صحبت قرار گرفته و بحث به طول انجامیده است. «ثم انصرف كل واحد منهما إلى عسكره بأصحابه» سپس بعد از پایان این گفتگو، هر یک به سپاه خودشان برگشتند با همراهی کسانی که همراه داشتند.

«وتحدث الناس فيما بينهما؛ ظناً يظنونه» طبری بعد از این مطالبی که نقل می‌کند می‌گوید: کسی نمی‌دانست در این گفتگوهای محرمانه چه مطلبی مطرح شده است، ولی گمانه‌زنی‌هایی پس از آن می‌کردند و حدسهایی می‌زدند. چه حدسی می‌زدند؟ حدسی که می‌زدند این بود که امام حسین (ع) «قال لعمر بن سعد:» امام حسین به عمر بن سعد فرموده‌اند که بیا با هم برویم پیش یزید بن معاویه «اخرج معي إلى يزید بن معاویه» سپاه را رها کن و بیا با هم برویم «وندع العسکرین» هر دو با هم می‌رویم، سپاهیان خود را هم همین‌جا می‌گذاریم و می‌رویم مشکل‌مان را در حضور یزید بن معاویه حل می‌کنیم. چرا با هم بجنگیم؟ کأنّ حضرت می‌خواهند بفرمایند که (حالا روی این احتمال و حدس البته) تو که اختیارات کافی برای تصمیم‌گیری در مورد این موضوع نداری، پس بیا با همدیگر برویم، آنجا مشکل را حل کنیم. من هم فرار نمی‌کنم و با هم هستیم. «قال عمر» اما عمر بن سعد گفت که اگر من سپاه را رها کنم و بروم، خانه و زندگی من را در کوفه خراب می‌کنند و از بین می‌برند، عبیدالله آنجا است و او حاکم است. من چنین اجازه و اختیاری از طرف عبیدالله ندارم. حضرت به او فرمودند که نگران خانه و زندگی نباش. همه اینها را من تامین می‌کنم و هر خسارتی که اتفاق افتاد، به عهده می‌گیرم. بعد در ادامه این نقل هست که «وشاع فيهم» این مطالب شایعاتی بود که در مردم وجود داشت «من غير أن يكونوا سمعوا من ذلك شيئاً» بدون اینکه کسی چیزی شنیده باشد. مثل همین زمان ما که گفته می‌شود: «گفته می‌شود»، حالا چه کسی می‌گوید؟ از کجا می‌گوید؟ منبع خبر چیست؟ در تاریخ طبری هست که اینها را گفتند. یعنی مردم می‌گفتند. بدون اینکه کسی خودش واقعا چیزی شنیده باشد.

می‌دانید که یکی از اقدم منابع تاریخ کربلا، همان مقتل ابی مخنف هست. که خب این شخص حدود 60-70 سال بعد از کربلا بوده و گاهی قضایایی را با یک واسطه نقل می‌کند. متأسفانه

این تاریخ ابی مخنف و مقتل ابی مخنف، در دست ما نیست و از آثاری است که از بین رفته است. فقط آنچه را که ما از این تاریخ داریم، نقلهایی است که برخی از مورخین از این منبع کرده‌اند مثلاً طبری از ابی مخنف مطالبی را نقل می‌کند. حالا در زمان ما هم آمده‌اند این کتاب را بازسازی کرده‌اند، یعنی این نقلهای مختلف را جمع‌آوری کرده‌اند که تا حدودی نشان می‌دهد که در مقتل ابی مخنف چه بوده است. به هر حال یکی از بهترین منابعی است که کم و بیش در قصه کربلا ما داریم که خیلی نزدیک به عصر خود حادثه است. از ابی مخنف نقل کرده است که «انهما كانا التقيا مرارًا ثلاثًا أو أربعًا» امام حسین (ع) و عمر بن سعد بارها با یکدیگر ملاقات کردند. او می‌گوید سه یا چهار بار با یکدیگر ملاقات کردند. بعد ابی مخنف اضافه می‌کند (دقت کنید): «فكتب عمر ابن سعد إلى عبيد الله بن زياد...». «فكتب» این عبارت معنایش این است که پس از این ملاقاتها نتیجه آن شد که عمر بن سعد به عبيدالله نامه‌ای نوشت و مطالبی را مطرح کرد که از مضمون این نامه که عمر بن سعد به عبدالله نوشته، می‌شود حدس زد که محورهای آن گفتگوها چه بوده است. چون این نامه به عنوان نتیجه‌ای از آن جلسات و ملاقاتها و مذاکرات تلقی شده است. «فكتب عمر ابن سعد إلى عبيد الله بن زياد» اینطور نوشت «أما بعد، فإن الله قد أطفأ النائرة» گفت خب الحمدلله خداوند آتش جنگ را فرو خواباند و خاموش کرد «و جمع الكلمة» و اتفاق نظری به وجود آمد و آن اختلاف از بین رفت «و أصلح أمر الأمة» خداوند با لطف خودش کار امت را سامان داد و اصلاح کرد «هذا حسين قد أعطاني أن يرجع إلى المكان الذي منه أتى» حسین بن علی پذیرفته است که یکی از این چند کار را انجام بدهد:

اول: برگردد به همان جایی که از آنجا آمده بود. دوم: حسین بن علی را بفرستیم به یکی از نقاط مرزی. که تفاوت این پیشنهاد با پیشنهاد قبلی روشن است. اگر برمی‌گشت به مکه و یا مدینه، یعنی بر می‌گشت به اجتماع اصلی مسلمانها که کانون اصلی ارتباط و توجه بوده و اما پیشنهاد دوم این است که نه، یکی از نقاط سرحد که ارتباط با مردم هم کمتر باشد و حضرت به زندگی شخصی خودش بپردازد. این هم پیشنهاد دوم. و پیشنهاد سوم هم این هست که برود در شام و مستقیماً با یزید بن معاویه آنجا ملاقات بکند. این سه تا پیشنهاد که برای توقف جنگ و درگیری مطرح شده است.

در این نقلها این طور هست که وقتی این نامه را عمر بن سعد برای عبيدالله فرستاد، عبيدالله استقبال کرد و گفت پیشنهاد معقولی است و می‌شود رویش فکر کرد، تأمل کرد و پذیرفت. حالا می‌شود تعدیلش کرد، تغییرش داد با اصلاحی، تبصره‌ای، بندی اما نفس اینکه دیگر جنگی اتفاق نمی‌افتد و کار اصلاح شد، این را عبيدالله استقبال کرده است. ولی در آن جلسه‌ای که عده‌ای از اطرافیان او حضور داشتند از آن جمله شمر هم حضور داشت، او مخالفت کرد، برخی دیگر هم مخالفت کردند و گفتند که دست از حسین بن علی بر ندار. الان در تور افتاده، در دسترس ما است و ما یک چنین اجازه‌ای را از طرف یزید بن معاویه نداریم و باید کار را یکسره و تمام کرد و هیچ راه حل دیگری غیر از جنگ وجود ندارد. در اثر پافشاری این

افراد به خصوص شخص شمر بود که نظر عبیدالله هم عوض شد و پاسخ نامه عمر بن سعد را داد که این فضولی‌ها به تو نیامده، تو فرمانده جنگ هستی و تو نماینده سیاسی ما؛ برای حل و فصل اختلافات با حسین بن علی نیستی. تو باید کار نظامی خودت را انجام بدهی. مسئولیت تو عبارت است از جنگیدن با حسین ابن علی، یا اینکه حسین باید خودش را تسلیم ما کند. غیر از این راهی وجود ندارد و هیچ‌کدام از آن سه پیشنهاد از نظر ما قابل قبول نیست.

این گزارش طبری است که متوفای 310 است ولی منابع اقدم از وی هم قضیه را همین‌طور نقل کرده‌اند مثلاً ابن قتیبه دینوری که قبل از طبری می‌زیسته و متولد 213 است در کتاب الامامه و السیاسه (ج 2 ص 11) این پیشنهادات سه‌گانه را از قول امام (ع) آورده است. وی اضافه کرده که بعد از مخالفت عبیدالله با این پیشنهادات بود که سی نفر از یاران عبیدالله سپاه او را ترک کردند و به امام حسین ملحق شدند و دلیلشان این بود که چرا عبیدالله هیچ‌یک از این پیشنهادات را نپذیرفته است.

این مقداری که من خدمت شما عرض کردم، چیزی است که در منابع تاریخی ما وجود دارد. البته این منابع از نوع تاریخ طبری، یا کامل ابن اثیر و امثال اینهاست که از منابع تاریخی اهل سنت به شمار می‌آیند. حالا من اینجا یک اشاره‌ای کنم. و آن اینکه آیا علمای شیعه این گزارشات را تلقی به قبول کرده‌اند یا اینکه آنها از این موضوع، گزارشات دیگری دارند؟

#### مذاکره امام حسین در منابع تاریخی شیعه

از بزرگ‌ترین علمای شیعه شیخ مفید است که هم فقیه است و هم متکلم و در عین حال مؤرخ است و کتاب‌های تاریخی دارد، مثل «الجمال» درباره جنگ جمل. اطلاعات تاریخی گسترده‌ای دارد و دقت نظر بالا. کتاب معروف شیخ مفید، «الارشاد» است که در تاریخ ائمه علیهم السلام است. گزارش او را برای شما می‌خوانم تا ببینید آنچه را در تاریخ اهل سنت هست و آنچه را در منابع تاریخی خاص شیعه وجود دارد، آیا با هم منطبق است یا منطبق نیست؟ از قضا ما در یک موضوعی الان داریم صحبت می‌کنیم که اختلاف نظری بین مورخین شیعه و سنی وجود ندارد. به یک تعبیر می‌توان گفت، همان منابع که برای طبری وجود داشته است، همان منابع برای شیخ مفید هم وجود داشته است و یا به علاوه، به منابع دیگری هم دسترسی داشته است.

ولی نکته مهم در مقایسه این منابع دوگانه، این است که طبری کارش صرفاً روایت و نقل قول است و شخصاً چیزی به گردن نمی‌گیرد و تایید یا رد نمی‌کند بلکه با ذکر سند روایت می‌کند ولی شیخ مفید خود گزارش می‌کند و با حذف اسناد، مطالبی را که قبول دارد، می‌آورد. او در صدد جمع آوری و نقل گزارشاتی که معتبر نمی‌داند، نیست. از این رو در آن منابع اشاره به وجود روایت مخالف هم دیده می‌شود مثل بلاذری در «انساب الاشراف» بعد از نقل آن پیشنهادات سه‌گانه منسوب به امام می‌افزاید: «و یقال انه لم یساله الا ان یشخص الی

المدينة فقط» در حالیکه شیخ مفید این نقلهای مخالف را حذف کرده، چون قابل اعتنا ندانسته و فقط بر آن نقل پیشنهادهای سه گانه اعتماد داشته است.

در ارشاد شیخ مفید هست که 4000 نفر با عمر بن سعد روز سوم محرم آمدند و برخورد کردند به امام حسین. و عمر ابن سعد نماینده‌ای را فرستاد پیش امام حسین که شما برای چه آمدید؟ امام حسین(ع) در پاسخ فرمودند: «كَتَبَ إِلَيَّ أَهْلُ مِصْرِكُمْ هَذَا» این نامه‌های مردم شهر شما، کوفه است. چرا آمدم؟ برای اینکه اینها دعوت کردند. «أَنْ أَقْدِمَ» به خاطر این دعوتها آمدم. جمله بعد آن مهم است: «فَأَمَّا إِذَا كَرِهْتُمُونِي، فَأَنَا أَنْصَرِفُ عَنْكُمْ.» حالا نمی‌خواهید، مردم کوفه نمی‌خواهند، پشیمان شدند، شرایط عوض شده، فرماندار قبلی رفته است و فرماندار جدید آمده و سخت‌گیری کرده است، شرایط مساعد نیست و به هر حال نمی‌خواهید، برمی‌گردم. این مطلب را اینجا، نه در یک مذاکره خصوصی که بحث حدس و گمان باشد و نه به استناد اینکه نامه‌ای که عمر ابن سعد به عبیدالله نوشته است و در آنجا مطرح کرده است که امام حسین حاضر است برگردد، این ربطی به آن مسائل ندارد و پیشنهاد امام بوده است. «نمی‌خواهید، من برمی‌گردم.» همین مطلب را حتی نسبت به قبل از ملاقات و برخورد با عمر بن سعد هم هست. چون پیش از سپاهیان عمر ابن سعد، سپاه حُرّ ابن یزید ریاحی آمد. آنجا هم این مطلب هست که حضرت به او هم این پیشنهاد را دادند. او هم این سوال را داشت که برای چه آمدید؟ حضرت فرمودند: «این نامه‌ها.» حُرّ گفت اوضاع برگشته است. حضرت فرمودند برمی‌گردیم ما و اصراری نداریم به کوفه برویم. ولی حُرّ گفت نه. من اجازه ندارم شما را رها کنم. یعنی حضرت را در یک حلقه محاصره قرار دادند.

حالا ادامه ارشاد را من برای شما بخوانم. «و لما رأى الحسين نزول العساكر مع عمر ابن سعد بنينوا و مددهم بقتاله» امام حسین دید سپاهیان عمر سعد پیوسته در حال افزایش هستند و خود را برای جنگ آماده می‌کنند. در این شرایط «انفذ الى عمر ابن سعد اني اريد ان القاك» پیام دادند به عمر ابن سعد که من می‌خواهم تو را ببینم. «فاجتمعا» اینها عیناً با همان مضمونی که در تاریخ طبری هست، یکسان است. پیشنهاد از طرف امام حسین است، بعد این پیشنهاد پذیرفته شد. «فاجتمعا ليلاً» شب با همدیگر نشستند «فتتاجيا طويلاً» گفتگوی طولانی و مفصلی به شکل نجوا داشتند. یعنی گفتگوی محرمانه که هیچکس دیگری نمی‌دانست که این دو با هم چه می‌گویند. این گفتگوی طولانی محرمانه به پایان رسید. «ثم رجع عمر بن سعد الى مكانه» عمر ابن سعد برگشت. امام هم برگشت. عمر بن سعد بعد از آن ملاقات که برگشت «و كتب الى عبیدالله» نامه‌ای نوشت به عبیدالله. آن نامه این است: همان مضمونی که آنجا بود اینجا هم هست. «اما بعد فان الله قد اطفا النائرة و جمع الكلمة و اصلح امر الامه» اصلاً عبارتها هیچ تفاوتی هم نمی‌کند یعنی نقلی که شیخ مفید دارد با نقلی که در تاریخ طبری هست، دقیقاً کلماتش هم یکی است.

«هذا حسين بن علي قد اعطاني عهداً» حسين ابن علی پیمانی سپرده است و پذیرفت: (الف) «ان يرجع الی المکان الذی اتی منه» یا برگردد به همان جایی که آمده ب) «او ان یسیر الی ثغر من الثغور» یا به یکی از نقاط مرزی برود. «فیکون رجلاً من المسلمین له ما لهم و علیه ما علیهم» یک زندگی عادی، مثل بقیه مسلمانها داشته باشد، مثل بقیه مردم زندگی کند. (ج) «او ان یاتی امیر المومنین یزید» و پیشنهاد سوم این است که حسین بن علی پذیرفته است که به نزد امیر المومنین یزید ابن معاویه برود «فیضع یدَه فی یده» دست خودش را در دست یزید بگذارد. «فیری فی ما بینه و بینه» تا ببینند به چه نتیجه‌ای می‌رسند. این «فیضع یدَه فی یده» با توجه به قرینه ذیل آن «که بعد ببینند به چه نتیجه‌ای می‌رسند»، نشان می‌دهد که این به معنای بیعت کردن نیست. چون اگر به معنای بیعت کردن باشد، دیگر تا ببینند چه می‌شود، ندارد بلکه با بیعت مسأله فیصله پیدا می‌کند. این تفسیر ما نیست! عقاد مصری هم در کتابی که نوشته است، این تفسیر را دارد که امام حسین پیشنهاد برای اینکه با یزید بیعت کند، نداشت. شاهی برای این مطلب نیست. به علاوه اینکه قبلاً هم مکرر فرمود بودند: بیعت نمی‌کنم. «مثلی لایبایع مثله» این را بارها حضرت فرموده بودند که بیعت نمی‌کنم. اما بیعت را بگذارید کنار. می‌رویم، دست در دست یکدیگر، با هم می‌نشینیم، در کنار یکدیگر با رفاقت [بدون دعوا]، «وضع یده فی یده» تا ببینیم به چه نتیجه‌ای می‌رسیم. «فیری فی ما بینه و بینه»

بعد در آخر نامه عمر ابن سعد نوشت «و فی هذا لکم رضی و للامه صلاح» دیگر با این شرایطی که پیش آمده است هم مردم راضی هستند هم رضایت شما جلب می‌شود. در ادامه شیخ مفید دارد که عبیدالله استقبال کرد ولی اطرفیان نپذیرفتند. «و کتب الی عمر ابن سعد» جواب عمر ابن سعد را داد که من تو را برای این کارها نفرستاده‌ام. یک چنین مسئولیتی تو نداری. تو باید کار را تمام و یکسره کنی. این گزارشات تاریخی‌ای که در این زمینه وجود دارد.

خب! حالا متفکرین اسلامی و علمای ما از گذشته چه موضعی در قبال این گزارشات داشته‌اند؟ وقتی شیخ مفید در کتابی که در موضوع امامت نوشته است، این گزارش را می‌آورد، این به معنای این است که این گزارش را پذیرفته است، چون او یک مورخ صرف نیست و کتاب او هم صرفاً تاریخی نیست. این کتاب در موضوع امامت است. هر چیزی که به امام نسبت بدهند ولو شیخ مفید آن را قبول نداشته باشد، در کتابی که در موضوع امامت نوشته است، نمی‌آورد. این را هم پذیرفته و هم با اصول و مبانی شیعه به هر حال مخالف ندیده است. این مطلب را آورده است.

در اینجا اضافه کنم که در تواریخ امامیه بعد هم این نقل شیخ مورد قبول بوده است مثلاً فتال نیشابوری که از شاگردان شیخ طوسی است در روضه الواعظین همین مطلب را دارد و در



طبقه بعد، طبرسی(صاحب مجمع البیان) در کتاب اعلام الوری - درباره تاریخ ائمه - این را بدون تردید پذیرفته است.

با توجه به این موضع تاریخی شیعه، در پرانتز یک نکته‌ای را اشاره کنم. آن هم اینکه وضع فکری و گرایشات سیاسی- اجتماعی ما در دهه های اخیر یک تغییری کرده است و در اثر این تغییر، بخشی از گزارشاتی که قبلا به راحتی و سهولت در منابع ما می‌آمد، الان از ذکرش و گزارشش و از نقلش پرهیز می‌کنیم. چون با فضای امروز نمی‌سازد. دقت می‌کنید؟ برای شیخ مفید هیچ مشکلی نیست که در کتابش بنویسد که امام حسین(ع) حاضر بود برود شام و با یزید مذاکره کند. ای را می‌نویسد. این فقط او هم نیست که می‌نویسد، قرن‌ها این مطالب در کتابهای ما به راحتی نوشته می‌شد و هیچ بار منفی به طور کلی نداشت. نمی‌گفتند این حرفها چیست؟! بعدا یک شرایطی اتفاق افتاد که در این دهه‌های اخیر که شما ملاحظه می‌فرمایید می‌بینید که علمای ما، متفکرین ما، بزرگان ما مثل اینکه خجالت می‌کشند اینها را بگویند که امام حسین با یزید برود مذاکره کند؟! برود شام برای مذاکره کردن؟! از بس این امر قبیح تلقی می‌شود، سعی کردند یک تاریخی از عاشورا و کربلا ارائه کنند که یک تاریخ خیلی پاستوریزه باشد و اینجور چیزها در آن پیدا نشود. به هر حال این اتفاق افتاده است. من الان در صدد این نیستم که بگویم چه کسی و در کجا، کاری به این نداریم. ولی در گذشته تعصبات سیاسی کمتر در نقل تاریخ اثر داشته است.

### موضع متکلمان شیعه

با این گزارشات متکلمین ما چطور برخورد کرده اند؟ من چند نمونه را اینجا خدمت شما اشاره می‌کنم. شیخ مفید، سید مرتضی، شیخ طوسی. اینها به هر حال کسانی هستند که در ردیف اول متکلمین ما هستند که وارد این موضوع شده‌اند. حالا خیلی از علما هستند که در این زمینه ما چیزی از آنها سراغ نداریم. و این بزرگواران وارد شدند.

### الف) شیخ مفید

به نظر من، شیخ مفید در کتاب ارشاد (که فقط تاریخ نیست، بلکه جنبه‌های اعتقادی و کلامی هم دارد)، موضع خودش را مشخص کرده است که این روایتها از نظر او قابل قبول است. مشکلی از نظر اعتقادی ندارد که ما بگوییم اینگونه مذاکره با شأن امام نمی‌سازد و این کار گناه است و چون امام، معصوم است پس این کارها را نمی‌کند. ایشان در این زمینه، هیچ استبعاد و هیچ نکته منفی ندارد. اما بزرگان دیگری که ما داریم:

### ب) شیخ طوسی

سید مرتضی یک اثر بسیار محققانه ای دارد به نام «الشافی» و چون این کتاب مفصل بوده است، شیخ طوسی، که جنبه شاگردی هم نسبت به سید مرتضی دارد، آن را مقداری تلخیص کرده است که نام آن «تلخیص الشافی» است. این مطلب را من از این کتاب تلخیص الشافی

شیخ طوسی برای شما می‌خوانم. (جلد 4، صفحه 185) البته باید تذکر بدهم که این بخش از کتاب تلخیص الشافی از اضافات شیخ طوسی به کتاب است:

«و قد همَّ ابو عبدالله لما عرف بقتل مسلم و اشیر علیه بالعود» وقتی خبر شهادت مسلم رسید و اینکه وضع کوفه دگرگون شده، خب هنوز سپاهیان خُر نیامده بودند، هنوز لشکر عمر سعد هم نرسیده بود، حضرت آزادی عمل داشت برای تصمیم گیری. حضرت آنجا تمایل پیدا کرد و نظر داشت به اینکه برگردد و بقیه مسیر را ادامه ندهد. «فوصل الیه بنو عقیل» ولی عموزاده ها که فرزندان عقیل بودند آمدند و این مطلب را مطرح کردند و گفتند که چرا؟! نه! ما باید ادامه بدهیم. حالا که مسلم ابن عقیل به شهادت رسیده است، ما بر نمی‌گردیم. باید خونخواهی کنیم و تقاص خون او را بگیریم و به هر حال نظر این شد که مسیر ادامه پیدا بکند. «ثمَّ لحقه الحر بن یزید» سپس سپاهیان حر آمدند «و منعه من الانصراف» و دیگر جلوی حضرت را گرفتند و مانع از بازگشت حضرت شدند و حرفشان این بود که باید بیایید پیش عبیدالله ابن زیاد و هر چه عبیدالله می‌گوید بپذیرید. یعنی آنجا اصلاً بحث مذاکره را مطرح نمی‌کردند.

«ان یقدم الی ابن زیاد نازلاً علی حکمه. فامتنع» ولی حضرت نمی‌پذیرفت. «و لما رای الآ سبیل الی العود» وقتی که حضرت دید که راهی برای برگشت نیست، اجازه نمی‌دهند که برگردد، «و لا دخول الکوفه» و نه حضرت خودش می‌تواند آزادانه به کوفه برود، در ادامه مسیر «سلک طریق الشام» حضرت فرمودند به طرف شام حرکت می‌کنیم. «سائراً نحو یزید ابن معاویه» می‌رویم پیش خود خلیفه، خود یزید. چرا؟ حالا این تعبیری که متکلمین ما اینجا دارند، تعبیر سنگینی است! از آن چیزهایی است که امروز سانسور می‌شود و باید سانسورش کرد! تعبیر شیخ طوسی این است «لعلمه علیه السلام بانه علی ما به ارق من ابن زیاد و اصحابه» چون امام حسین می‌داند که یزید بن معاویه انعطاف‌پذیرتر از عبیدالله ابن زیاد است و راحت‌تر می‌شود با او کنار آمد و صحبت کرد. لذا حاضر به اینکه بپذیرد نزد عبیدالله برود نبود ولی حاضر بود که به شام برود و با یزید صحبت کند. لذا حضرت به سوی شام حرکت کرد تا جایی که سپاه ابن سعد رسیدند «فسار حتی قدم علیه عمر بن سعد و کان من امره ما قد ذکر و سطر» ولی خب عبیدالله بن زیاد به هر حال عمر بن سعد را فرستاد و عمر بن سعد حضرت را محاصره کرد و اجازه نداد.

در اینجا شیخ این سوال را مطرح می‌کند که چرا حضرت تن داد به کشته شدن؟ پاسخی که این بزرگوار اینجا می‌دهد، این نیست که امام می‌خواست از شهادت استقبال کند و یا عزت. بلکه پاسخ شیخ این است که امام می‌خواست به مدینه برگردد یا نزد یزید برود و یا به سر حدات کوچ کند ولی آنها نگذاشتند: «و قد روی انه علیه السلام قال لعمر بن سعد اختاروا منی» حضرت به عمر ابن سعد فرمودند یکی از این چند پیشنهاد من را انتخاب کنید. «اما الرجوع الی المكان الذی اقبلت منه» یا قبول کنید که من برگردم به همان جایی که آمدم. این پیشنهاد

اول. «او ان اضع یدی علی ید یزید» دستم را در دست یزید بگذارم «فهو ابن عمی، یری فی رایه» ببینیم خودش چه می‌گوید. شما نماینده او هستید دیگر. شاید خودش نظر دیگری داشته باشد. بگذارید ما خودمان با همدیگر کنار می‌آییم. این پیشنهاد دوم. «او ان تسیروا بی الی ثغر من ثغور المسلمین» یا به یکی از سرحدات بفرستید. یکی از نقاط مرزی. معمولاً کسانی را که بخواهند تبعید کنند به نقاط مرزی می‌فرستند که ارتباطاتشان از نظر اجتماعی کم شود و دیگر نتوانند خیلی فعالیت داشته باشند. «فاکون رجلاً من اهله لی ما له و علی ما علیه.» و همین مطلب را عمر ابن سعد به عبیدالله نوشت و او هم در نهایت مخالفت کرد. اینجا این مطلبی را که خواندم، موضع کلامی شیخ طوسی است. وی مورخ نیست. اما داده‌های مورخین را می‌گیرد، در چارچوب کلامی خودش می‌ریزد. او باید تحلیل کند که امام موضع‌گیری‌هایش بر اساس یک سری اصول و موازین است و امامی که ما او را به عنوان امام معصوم می‌شناسیم و باید در آن چارچوب قابل تحلیل باشد. این بزرگواران می‌فرمایند که همین را که مورخین گفته‌اند، کاملاً معقول است و مشروع و درست است. امام حسین (ع) همینطور بوده است. امامت همین است.

### ج) سید مرتضی

سید مرتضی کتاب دیگری دارد به نام «تنزیه الانبیاء». این کتاب درباره این موضوع است که انبیاء (ع) معصوم‌اند، ائمه (ع) معصوم هستند. آن وقت، هر اشکال و ایرادی به عصمت یکی از انبیاء یا ائمه باشد، آن اشکال را آورده و جواب داده است. شروع کرده است از حضرت آدم (ع) که اگر حضرت آدم معصوم است، چرا میوه بهشتی را خورد؟! یک به یک آمده تا انبیاء تمام شده است. سراغ ائمه (ع) آمده است که اگر امام حسن مجتبی (ع) معصوم است، چرا صلح کرده است با معاویه؟ اگر امام حسین (ع) معصوم است پس چرا رفته است به کربلا و خود را به کشتن داده است؟! این چه کاری است؟ اینها را همینطور بحث کرده است. وقتی رسیده به قصه و ماجرای امام حسین (ع)، همین بحثی را که الان خواندم، همین استدلال آنجا هم هست که امام حسین (ع) که بنا و تصمیم بر جنگ نگرفته بود. امام حسین با عمر بن سعد صحبت کرد و پیشنهادات خودش را مطرح کرد و نپذیرفتند و وقتی نپذیرفتند اینجا دو راه برای حضرت باقی می‌ماند. یا اینکه تسلیم بلاقید و شرط بشود در برابر عبیدالله بن زیاد یا اینکه تن به شهادت بدهد. و حضرت آن ذلت را نپذیرفت که تسلیم در برابر عبیدالله بشود. اما این معنای آن نیست که حضرت راههای دیگر را مسدود می‌دانست. نه! راههای دیگری وجود داشت که حضرت پذیرفته بود و هیچ ایرادی به امام حسین (ع) نیست. این را هم سید مرتضی در تنزیه الانبیاء، صفحه 177 آورده است: «ولما رای ان لا سبیل له الی العود و لا الی دخول الکوفه سلک طریق الشام سائراً نحو یزید بن معاویه اللعین لعلمه ع بانه علی ما به اراف من این زیاد لعنه الله و اصحابه.» پس سید مرتضی هم بر مبنای قبول صدور این پیشنهادات به تحلیل پرداخته و ابداع در انتساب این راه‌های سیاسی به امام ایراد کلامی ندیده است.

بعد متکلم دیگری که در قرون بعدی داریم، فاضل مقداد است که شاگرد شهید اول است.

ایشان کتابی دارد به نام اللوامع الالهية. آنجا هم همین مطلب را دارد و نقل می‌کند که امام حسین(ع) فرمودند «اختلفوا منى اما الرجوع الى مكة او ان اضع یدی علی ید یزید پیری فی رایه» می‌روم خودم با یزید صحبت می‌کنم ببینم چه می‌خواهد بگوید، یا برمی‌گردم به مکه و یا اینکه من را بفرستید به یکی از نقاط مرزی.

بطور کلی متکلمین ما در قبول این گزارشات تاریخی به لحاظ موازین کلامی هیچ مشکلی ندیده‌اند. و اینها را پذیرفته‌اند. این هم مرحله دومی که ما داریم. اینکه من عرض می‌کنم بر حسب اطلاعات خودم است یعنی آن مقدار که من جستجو کرده‌ام، به مشکلی برخورد نکرده‌ام که کسی از علمای بزرگ گذشته گفته باشد در این سه فرضیه، سومی اش (اقدام برای مذاکره با یزید) باطل است و محال است که امام چنین کاری را کند. بنده برخورد نکردم ممکن است یک جایی یکی از علما هم فرموده باشد. علی الاصول موضع علمای ما نسبت به این موضوع موضع مثبتی بوده است.

فراموش کردم این را اضافه کنم که یک نقل تاریخی دیگری هم وجود دارد. می‌دانید اصحاب امام حسین(ع) که به شهادت رسیدند، یکی دو نفری جان سالم به در بردند که یکی غلام رباب است که برخی از گزارشات کربلا را هم، این شخص داده است. او می‌گوید که من در طول این سفر تا روز عاشورا از امام حسین نشنیدم که جایی حضرت فرموده باشد من می‌خواهم بروم شام با یزید صحبت بکنم. اما اینکه حضرت فرموده باشند که من برمی‌گردم و... ایشان می‌گوید بله اینها را از حضرت شنیده‌ایم. ولی در عین حال این منافاتی با آن گزارشات دیگر ندارد. او می‌گوید که ما از حضرت نشنیدیم. اینکه ما نشنیدیم، تکذیب شواهد و قرائن دیگر نیست. نتیجه‌ای که اینجا می‌خواهم بگیرم این است که در این بحث تقریباً یک توافقی بین مورخین ما، یعنی کلا مورخین اعم از شیعه و سنی، با متکلمین وجود دارد.

### موضع فقهای شیعه

اینک نوبت به این می‌رسد که ببینیم فقها در اینجا چه تحلیلی ارائه می‌کنند؟ آیا واقعا اگر کسی در این شرایط قرار بگیرد و بخواهد مذاکره کند و بالاتر از مذاکره، اصلاً پیشنهاد صلح بدهد که یک توافقی بخواهد صورت بگیرد که جنگ اتفاق نیافتد، جائز نیست؟ در توافق یک سری از شرایط را طرفین می‌پذیرند، یک مقدار از خواسته‌های خودشان را هم صرفنظر می‌کنند دیگر. در قصه صلح امام حسن(ع) مگر غیر از این بود؟ امام حسن(ع) از برخی از حقوق خودش یا شیعیان صرفنظر کرد. در صلح حدیبیه هم همینطور بود. پیغمبر اکرم(ص) بالاخره برخی از شرایط خودش را نادیده گرفت و برخی از شرایط دشمن را پذیرفت و بالعکس. به هر حال توافقی صورت گرفت. فقها اینجا موضعشان چیست؟

فقیه نمی‌گوید که من تکلیف برای امام حسین(ع) مشخص می‌کنم. فقیه موضعش این است که صلح با دشمن جایز است یا جایز نیست؟ این یک. اگر فتوا داد که صلح جایز است، آن وقت ممکن است مورد اشکال قرار بگیرد که چرا امام حسین(ع) صلح نکرد؟ چون نمی‌تواند

فتوای فقیه با عمل امام در تضاد باشد. باید این سازگاری را به وجود بیاورد. وقتی می‌خواهد این سازگاری را توضیح دهد، باید بگوید امام حسین(ع) در یک شرایطی قرار گرفته بود که راه صلح برای او مسدود شده بود. اگر صلح ممکن باشد اولاً و به مصلحت باشد ثانیاً، آنگاه بلا مانع است و البته امام باید مصلحت را تشخیص بدهد، چون صلح بطور کلی واجب نیست. اما راه صلح باز است و تصمیم‌گیری درباره جنگ یا صلح بستگی به شرایط سیاسی و اجتماعی دارد و امام مسلمین با توجه به نظر اهل نظر تشخیص می‌دهد که الان شرایط جنگ را اقتضا می‌کند یا مصلحت صلح را اقتضا می‌کند.

فقها به اینجا که می‌رسند به سهولت می‌پذیرند که صلح جایز است و امام حسین(ع) هم در قلمرو این حکم فقهی عمل کرده است، هر چند او مصلحت را در زمان خودش بر مقاومت و ایستادگی تشخیص داده است. منظور فقها از این صلحی که اینجا می‌گویند چیست که چرا امام حسین(ع) صلح نکرد؟ منظورشان این است که چرا تسلیم عبیدالله و یزید نشد؟ چون حضرت آماده بود که مذاکره کند، آماده بود که برگردد، آن را که اعلام کرده بودند. یک راه را حضرت نپذیرفت. خود حضرت مسدود کرد با اینکه عبیدالله روی آن اصرار داشت و آن اینکه تسلیم شو. این را حضرت نپذیرفت. چرا نپذیرفت؟ اگر ما در آن شرایط باشیم باید بپذیریم یا نپذیریم؟ تسلیم بشویم یا نشویم؟ پاسخ فقها این است که در شرایط مختلف امت اسلامی خودش باید تصمیم بگیرد. اگر مصلحت است بپذیرد. باز اینجا هم نمی‌گویند این کار ذاتاً خلاف شرع است. می‌گویند مصلحت چه اقتضا می‌کند؟ کلمات فقها در این زمینه زیاد و مفصل است. چون فرصت نیست من فقط یک موردش را خدمت شما عزیزان می‌خوانم.

علامه حلی در کتاب قواعد که یکی از بهترین متون فقهی ما است، اینطور می‌فرماید: «المعاهدة علی ترک الحرب جائزة مع مصلحة المسلمین». اگر مصلحت مسلمین اقتضا می‌کند، عهد و پیمان بستن برای ترک جنگ جایز است. جناب علامه چرا نمی‌فرماید واجب است؟ عبارت را ایشان تکمیل می‌کنند: «و واجبه مع حاجتهم الیها». اگر جامعه اسلامی نیاز دارد، ترک جنگ واجب است. خب این عبارت نشان می‌دهد که مساله جنگ و صلح تابع شرایط است. اینطور نیست که «همیشه جنگ» یا «همیشه صلح». انعطاف پذیر است و دست برای انتخاب در شرایط مختلف باز است.

محقق کرکی که عالم بزرگوار عصر صفویه است، کلام علامه را در شرح خودش بر قواعد توضیح می‌دهد. می‌گوید که شما که می‌گویید صلح جایز است، پس چرا امام حسین جنگید؟ می‌گوید: «و اما فعل الحسین علیه السلام فانا لانعلم منه ان المصلحة كانت بالمهادنة و ترکها». ما گفتیم صلح جایز است در صورت مصلحت و برای امام حسین(ع) هم صلح جایز است در صورت مصلحت. اگر امام حسین(ع) صلح نکرد، شاید مصلحت نبوده است. این اشکالی به آن فتوا وارد نمی‌کند. اگر مصلحت بر صلح بود و امام حسین(ع) صلح نمی‌کرد، آنوقت جای اعتراض بود. آن هم مطابق با مصلحت عمل کرده است. «و لعله علم» مثلاً شاید حضرت

می‌دانست که «لو هادن یزید علیه العنة لم یف له» اگر قرارداد هم ببندند با یزید، او وفا نمی‌کند. یا اینکه وضع یزید بن معاویه به دلیل جنایاتی که انجام می‌داد و متهتک بود، وضعی است که اگر هدنه ای اتفاق بیفتد به ضرر جامعه اسلامی و اسلام است، لذا حضرت مقاومت کرد. کلمات دیگری هم فقها دارند که مجموعاً فقها هیچ تصلبی و مقاومتی برای اینکه بپذیرند که مذاکره صورت بگیرد، صلح صورت بگیرد در شرایطی که مصلحت است، هیچ مقاومتی در این موضوع ندارند و کاملاً این مساله برایشان قابل قبول است که همانطوری که امام حسن(ع) رفتار کردند، امام حسین(ع) اگر مصلحت ایجاب کند، همان رفتار را می‌کردند. خب شرایط تغییر کرده بود. یعنی دوران یزید غیر از دوران معاویه بود و الا اگر شرایط اقتضا می‌کرد و مصلحت امت اسلامی اقتضا می‌کرد، مشکلی برای مصالحه و مهاندنه وجود نداشت.

البته در کلمات فقها مطلب دیگری هم هست که نشان از تلقی مثبتشان از اقدام امام حسین(ع) برای صلح دارد مثلاً محقق کرکی اشاره کرده است که امام برای مهاندنه با یک مانع روبرو بود و لذا حاضر به قبول پیشنهاد دشمن نشد و آن مانع عدم التزام دشمن به هدنه بود. آنها می‌خواستند امام را پس از تسلیم با ذلت به قتل برسانند. صاحب جواهر با تقویت این احتمال می‌گوید آنها «بهر حال» تصمیم به قتل حضرت داشتند. لذا امام قتل با عزت را انتخاب کرد: «... علما منه ع انهم عازمون علی قتله علی کل حال کما هو الظاهر من افعالهم(جواهر، ج 21، ص 295) این موضع که از قرن‌ها پیش مورد اعتنای فقها بوده، گویای آن است که از نظر آنها اگر اطمینان به غدر و قتل در هدنه و تسلیم نبود، امام می‌توانست از مقاومت دست بردارد.

این بحثی بود که من می‌خواستم خدمت شما عرض کنم که اصلاً ما در کلمات علما و بزرگان خودمان در گذشته(نه آنهایی که تاریخ نوشتند، نه آنهایی که بحث کلامی کردند، نه آنهایی که بحث فقهی کردند، اصلاً هیچ فراری از اینکه ما مذاکره می‌خواهیم با دشمن کنیم یا صلح می‌خواهیم بکنیم به عنوان اینکه کار منفی است و شرع اجازه نداده است و کار قبیحی است، هیچ چیزی در کلمات این آقایان بنده پیدا نکردم.

اما این تحلیل و موضعی که الان وجود دارد که گاهی گفته می‌شود که امام حسین(ع) ملاقات کرد، اما مذاکره به معنای امروزی نکرد بلکه آن کاری که امام حسین کرد، این بود که عمر بن سعد را دید برای اینکه به او اخطار کند که داری می‌روی جهنم، مواظب باش. می‌خواست مو عظه کند، مو عظه اخلاقی.

البته امام نسبت به ابن سعد و اصحابش مواعظی در کربلا دارند، ولی ربطی به موضوع بحث ما ندارد. این مطلب شاهی از نظر تاریخی ندارد که کسی آن را نقل کرده باشد. یا متکلمی این مطلب را گفته باشد. و علاوه بر اینکه شاهی ندارد بلکه شواهد عکسش هم همانطور که برایتان خواندم، وجود دارد که گفتگوهای طولانی وجود داشته، بر اساس آن

گفتگوها یک متنی را عمر بن سعد به عبیدالله نوشته و پیشنهاداتی مطرح شده و درک عمومی بر این است که این متن به هر حال مرتبط با آن صحبتها است. ممکن است حالا عمر بن سعد خودش یک مقداری در تدوین این متن از سیاست خودش و سلیقه خودش استفاده کرده باشد. چون این متن مثل متن صلح امام حسن نیست یا مثل صلح حدیبیه نیست که طرفین امضا کرده باشند. تا ما بتوانیم استناد به امام حسین(ع) هم بدهیم. ولی مضمون کلی آن یعنی راههایی برای اینکه جنگ اتفاق نیافتد، مطرح هست. اگر این نامه این سعد هم نبود، اینکه امام حسین(ع) فرموده است که بگذارید ما برگردیم این دیگر احتیاجی به این متن هم ندارد. چون حضرت این را در جاهای دیگر فرموده بودند. یعنی جزء مذاکرات سری به حساب نمی‌آمد اصلا. علنی و آشکار بوده است این مساله.

### اظهار تاسف!

در پایان عرایض باید از یک موضوع اظهار تاسف کنم. ما در شرایطی قرار گرفته ایم که ورود در این بحثها دیگر خیلی سخت و دشوار است. فضای کلی سیاسی و اجتماعی اقتضا می‌کند در این گونه مباحث، امثال بنده چیزی نگوییم و ننویسیم و این مسائل فعلا مسکوت بماند. دلایلش این است که سال 93 آقای رییس جمهور رفتند زنجان. آنجا یک سخنرانی کردند و در آنجا این مطلب را مطرح کرد و با برخوردهای نامناسبی مواجه شد. تاریخ این سخنرانی 93/7/30 است. ایشان فرمودند: «درس و پیام امام حسین درس برادری، وحدت و گذشت و قبول توبه از یکدیگر است. درس کربلا درس تعامل سازنده و مذاکره در چارچوب منطق و موازین می‌باشد. در شب عاشورا امام حسین خیمه ای برپا کرد و عمر بن سعد را به مذاکره دعوت نمود. امامی که آگاه هست که فردا او و یارانش توسط همین عمر بن سعد و یاران نادانش به شهادت خواهند رسید (یعنی به این هم تصریح کرده است که علم به شهادت امام حسین را نمی‌خواهیم تردیدی در آن ایجاد کنیم) با اینکه امام می‌داند اما خواست که با دنیا اتمام حجت کند و از همین رو در آن شب ساعتها با عمر بن سعد مذاکره کرد تا نتیجه رویارویی آنان به جنگ ختم نشود. این به آن معنا نیست که امام حسین از شهادت می‌ترسید. بلکه امام حسین از شهادت استقبال هم می‌کرد. اما با این حرکت خود به ما یاد داد که حتی با دشمنان خود باید به گونه ای رفتار کنیم که دنیا منطق ما را در صحنه مذاکره پیروز بدانند».

خب بعد از این سخنرانی یک غوغایی به راه افتاد که شما چرا مساله مذاکره را برای امام حسین(ع) اصلا مطرح کردید. شخصیت‌هایی به میدان آمدند که نه! اصلا مذاکره غلط است و آنجا مذاکره‌های نبوده است. امام(ع) عمر بن سعد را احضار کرد برای اینکه گوشمالی بدهد. می‌خواست توبیخش کند که تو چرا آمدی برای جنگ؟ و بعد برخی از تشکلهای اطلاعیه دادند و بیانیه دادند که مواظب باشید ایهاالناس! امام حسین را دارند از دست ما می‌گیرند و می‌برند و تحریف دارد اتفاق می‌افتد و امثال اینها. متاسفانه به سوی فضایی داریم می‌رویم که برای برخی مسائلی که باید تکلیفش را علما و دانشمندان و محققان روشن کنند و باید یک فضای آزادی گذاشت برای این بحثهایی تا آنها به تحقیقات خودشان بپردازند ولی متاسفانه این

بحث‌های علمی از نظر اخلاقی هزینه بر می‌شود و کار را دشوار می‌کند. این زیبنده نظام ما و محیط علمی و انقلابی ما نیست. ما افتخارمان این است که تابع مکتب اهل بیت (ع) هستیم و بحث و گفتگو کردن در این موضوعات مسائل عادی است و تکالیف همه اهل فکر و اندیشه است. هیچ ملازمه‌ای هم برای تعمیم دادن آن شرایط، به شرایط ما وجود ندارد اصلاً.

ببینید این عبارتی را که از علامه حلی برایتان خواندم که هم فقیه است و هم متکلم است و در علوم مختلف اسلامی دست دارد، چقدر این تعبیر تعبیر عاقلانه‌ای است و فقیهانه است که نه اسلام، جهاد و جنگ را به طور مطلق در برابر دشمن مطرح کرده است و نه صلح را به طور مطلق مطرح کرده است و طرفین قضیه به شرایط جامعه اسلامی و شرایط مسلمانها، به شرایط دشمن، به موضوع نزاع، به قدرت ما، به قدرت آنها، به مصالح خودمان محول کرده است. قاعده همین است و بقیه‌اش در اختیار کارشناسان مربوط به مسائل اجتماعی و سیاسی و نظامی و امثال اینهاست که بنشینند و اقتضائات جامعه را ببینند و بر اساس منافع امت و مصالح کشور راه تصمیم‌گیری برای حاکم اسلامی را هموار کنند. دیگر احتیاجی به اینکه ما از دین و مذهب در این مسائل مایه بگذاریم نیست واقعا. اصلاً این ملازمه‌ای ندارد. ممکن است ما مصلحتمان الان این باشد که با هیچ کس در دنیا مذاکره نکنیم. ممکن است به این نتیجه برسند کارشناسان ما، که به نفع ما نیست. به جای اینکه بگوییم امام حسین هم این کارها را نکرده و از امام حسین خرج بکنیم، بگوییم مصلحت خودمان است. استدلال برای کار خودمان بیاوریم اینکه نه! امام حسین اهل این حرفها نبوده است، این چه قیاسی است!؟

امام حسین (ع) در شرایطی که خودش داشت، تصمیم مربوط به زمان خودش را گرفت و آن تصمیم در آن شرایط قطعاً بهترین تصمیم بوده است و ما امام را معصوم می‌دانیم، خطایی وجود ندارد. بلکه این الهام بخش برای ما است که در صورتی که در آن شرایط بخواهیم قرار بگیریم و آن مولفه‌ها کاملاً در زمان ما برقرار باشد، می‌توانیم الهام بگیریم از همان برخوردهای حضرت. اما اینکه اینها را شبیه‌سازی کنیم و کپی‌برداری کنیم، امام حسین (ع) این کار را کرد، امام حسین (ع) این کار را نکرد، بسیار بسیار ساده اندیشانه است. در گذشته علمای ما که وارد این صحنه‌ها و درگیری‌های سیاسی به شکل مستقیم نبودند. در استدلال‌های دینی خودشان کاملاً مستقل عمل می‌کردند. فکر می‌کنم امروز هم هر چند در جمهوری اسلامی فقه و فقها حضور نزدیکی در تصدی و مباشرت دارند اما در عین حال باید آن استقلال فکری برای عموم علماء، فقها، اندیشمندان و حوزه‌های علمیه برای طرح دیدگاه‌های مختلف همچنان باقی بماند.